بررسي نشانه شناسي مفاهيم اختلالات

رواني در فيلم هاي ورونيكا تصميم مي گيرد

 بميرد به كارگرداني اميلي يانگ و دفترچه اي

با خطوط نقره اي به كارگرداني ديويد اُ راسل

با رويكرد نظريه ي شناختي آرون تي بك

مريم عرب 1

**چكيده**

باگسترش جوامع صنعتي و شيوع بيماري هاي رواني در جوامع مختلف ، لزوم استفاده از الگويي ثابت براي شناخت علل و اثر اختلالات نامبرده ، امري بايسته و كارآمد تلقي خواهد شد.يكي از اسلوبهاي درماني بر مبناي شناخت حاصل از علل بيماري هاي رواني وسپس مداخله در درمان آن ، مدل شناختي آرون تي بك مي باشد.براساس نظر او، اكثر اختلالات رواني ، شالوده اي در شناخت نادرست و ريشه در خطاهاي شناختي افراددارد.در مقاله ي حاضر به واكاوي اختلالات رواني و خلقي بر اساس مدل شناختي بك و تحليل آن در دو فيلم «ورونيكا تصميم مي گيرد بميرد» و « دفترچه اي با خطوط نقره اي » پرداخته شده است. در فيلم هاي مذكور با استفاده از آواهاي زباني و ديالوگها و آواهاي غير زباني و عناصر تصويري به تحليل ومطابقت نظريه شناختي بك ، به روش نشانه شناسي در فيلم ، مبادرت گشته است.نتيجه ي حاصل از اين تفحص گوياي آن بود كه معضلات رواني موجود درآثار، اگر چه با

دانشجوي ارشد ادبيات نمايشي دانشگاه آزاد اسلامي واحد الكترونيك

فهرست تمامي عناوين خطاهاي شناختي منطبق نبودند، اما در كليت، اختلالات بررسي شده مطابق با تئوري شناختي بك

 ميباشد.چنين به نظر مي رسدكه بك نيز در تحقيقات خود پايبندي صد در صد اختلالات رواني را به مدل شناختي خود قايل نمي باشد؛ بلكه در همه ي اختلالات مفروض ، قسمتي از خطاهاي شناختي بك وجود خواهند داشت وآنچه مهم تر مي باشد، اين است كه طبق اين الگو بنياد فكري و پردازشي بيماران ، متأثر از شناخت نادرستي از خود، جامعه و اطرافيان مي باشد.

**واژگان كليدي : مدل شناختي آرون بك، خطاهاي شناختي، بيماران رواني، نشانه شناسي**

**1-مقدمه**

با گسترش پيشرفتهاي بشر و اهميت روزافزون جايگاه زمان در زندگي، استفاده از نشانه ها به عنوان ابزار انتقال معنا در نظام هاي مختلف ،بسيار ضروري تر از قبل مي باشد.نشانه ها هر آن چيزي هستند كه توليد معنا را در جامعه امكان پذير مي سازند و دانش نشانه شناسي به فرايند شيوه هاي توليد و تبادل معنا در جامعه مي پردازد.نقش اصلي نشانه ها انتقال معنا از طريق نظام پيام ها در نظر گرفته شده است.بدين سان است كه مي توان به كمك نشانه ها پيامي را در قالبي كمتر از حجم آن در يك نظام اجتماعي منتقل نمود تا علاوه بر صرفه جويي در عنصر زمان به هنري كه حاصل تأخير در درك زيبايي توسط تفسير كننده ي يك نشانه است،مبادرت شود.

مفهوم نشانه شناسي از سده ي هجدهم شكل گرفت امّا شكل مستقل آن در اوايل سده ي بيست توسط بنيانگذاران اين علم « فرديناندو سوسور» و «چارلز ساندرز پيرس» آغاز به كار كرد.اگرچه پس از سوسور و پيرس تحولات گسترده اي در مباحث نشانه شناسي پديدار شد و اصول فكري آنها در حوزه ي ساير علوم راه يافت ، لكن الگو هايي كه اين دو از معناي نشانه داشتند،اعتبار علمي خود را حفظ كرده و مبنايي براي گسترش دانش نشانه شناسي در ساير علوم گشت.

 يكي از علومي كه به كمك نفوذ دانش نشانه شناسي در آن مي توان به رمز گشايي افق هاي معنايي بسياري دست يافت ،روان شناسي مي باشد.علم روان شناسي با مفاهيم انتزاعي و تجريدي خود و بنيادي كه در ضمير ناخوداگاه دارد،نيازمند زير شاخه اي است كه بتواند به تحليل ضمني و معنا گرايانه كنش هاي افراد جامعه بپردازد.ريشه ي بيشتر آنچه تحت عنوان اختلا ل(disorder) يا بيماري در حوزه ي روانپزشكي و روان شناسي شناخته مي شود،معطوف به باورها و افكاري است كه به صورت تلويحي در نظام باورها و افكار فرد ريشه دوانيده است.اين باورها بوسيله ي محركهايي به راه افتاده و جريان فكري و رفتاري منوط به بيماري هايي چون افسردگي ،اضطراب و يا ترس را ايجاد مي نمايند .به گونه اي كه در هر كنش محرك اين چرخه تكرار خواهد شد .از اين منظر فهم وتبيين آنچه به عنوان محرك تحت سيطره ي نظام فكري بيمار قرار گرفته و اورا وادار به واكنش بيمارگونه كرده است، حائز اهميت مي باشد.با كشف و معناي رمزهاي رفتاري ، از طريق علم نشانه شناسي مي توان مكمل و مثمر بود.از اين ديدگاه پيوند ميان نشانه شناسي در مفاهيم روان شناسي امري بايسته است كه در اين مقاله به آن پرداخته خواهد شد.

از آن جا كه داستانها، فيلم ها وقصه ها بستر توليد معنا محسوب مي شوند كه مي توانند پيام ها را در قالبهاي متفاوتي به مخاطب خود ارائه نمايند،نشانه شناسي و رمز گشايي معنايي در اين مقوله بسيار كارآمد خواهد بود.لذا در اين مجال نشانه شناسي مفاهيم روان شناسي اختلالات رواني در فيلم هاي ورونيكا تصميم مي گيرد بميرد به كارگرداني اميلي يانگ و دفترچه اي با خطوط نقره اي به كارگرداني ديويد اُ راسل بررسي خواهد شد.

**1-1 بيان مسأله پژوهش**

شناخت درماني يكي از روشهاي روان درماني است كه درمانگر تلاش دارد تا با شناختن نظام باورها و افكار غلط شخص پيرامون خود،ديگران و جهان پيراموني به تصحيح و پالايش اين افكار بپردازد.از آن جا كه پايه گذار اين شيوه ي درماني «آرون تي بك» است در اين مقاله سعي شده است به تبيين نشانه شناسانه ي اختلالات رواني مطابق با الگوي شناختي بك در فيلم هاي ورونيكا تصميم مي گيرد بميرد و دفترچه اي با خطوط نقره اي پرداخته شود .دو فيلم ذكر شده از رده فيلم هاي ساخته شده پيرامون اختلالات رواني در ايالات متحده انتخاب شده اند.

به عقيده ي اينجانب بيشترين دليل ظهور اختلالات رواني در بررسي هاي نامبرده ،متأثر از خطاهاي شناختي خواهد بود .در ميان اين خطاها به نظر مي رسد بي توجهي به امر مثبت و تعميم مبالغه آميز بيشترين سهم را در پيدايش اختلالات رواني داشته باشند.

درباره ي مدل شناختي بك مقالاتي در خصوص تطبيق اين مدل با برخي داستان ها، در كتب فارسي ديده مي شود امّا در خصوص تطابق اين مدل با فيلم ها هيچ مطلبي ديده نشد و در خصوص دو فيلم نامبرده به جز مواردي پراكنده كه در نقد فيلم هاي مذكور بود مطلبي ديده نشد.

**1-2 سؤال پژوهش**

در حوزه ي مطالعات روان شناسي مهم ترين خطاهاي شناختي عبارتند از:1-بي توجهي به امر مثبت 2-نتيجه گيري شتاب زده 3-ذهن خواني 4-بزرگنمايي و كوچك نمايي 5-استدلال احساسي 6- بايدها 7-برچسب زدن 8-شخصي سازي 9-تفكر همه يا هيچ 10-تعميم مبالغه اميز 11-پالايه ي ذهني (حسين زاده، 1390، 144-124)

سوالات مطرح در اين پژوهش عبارتند از:

1-بيماران در فيلم تا چه اندازه با مدل شناختي بك هم خواني دارند؟

2-آيا خطاهاي شناختي بيماران در مجموعه خطاهاي شناختي نامبرده جاي دارد و يا اشكال فراتري را شامل مي شود؟

**1- 3 روش تحقيق؛ نشانه شناسي**

اصلي ترين كاربرد نشانه شناسي انتقال انديشه در قالب نشانه ها مي باشد.انديشه همان معنايي است كه در ذهن وجود دارد .نشانه ها به جز انتقال معنا در «معنا سازي از طريق به كارگيري نشانه ها و مفاهيم» و «استفاده از يك چيز به جاي ديگري با هدف انتقال معنا » (ميلنر،333،1385 ) كاربرد دارند.در حقيقت هيچ چيز به صورت ذاتي داراي معنا نيست بلكه چگونگي بازنمايي آن است كه منجر به تبادر معنا مي شود.«نشانه شناسي بر اين نكته تأكيد دارد كه علايم و رمزها معنا را بوجود مي آورند و براي انسان تفسير و درك آنچه را كه در اطرافشان مي گذرد فراهم مي سازد.»(استريناتي ،152،1384 )

فردينان دو سوسور (1913-1857) و چارلز سندرز پيرس (1914-1839) بنيانگذار علم نشانه شناسي مي باشند .اساسي كه سوسور بر مبناي آن ايدئولوژي خود را پايه ريزي مي كند و از نشانه شناسي صحبت مي كند، مطالعات زبان شناسي است. او معتقد بود كه وجه تمايز انسان با حيوان وجه زبان مي باشدو اگر زبان در انسان نبود نمي توانست از نظام نشانه هاي ديگر سر در بياورد.به اعتقاد او نشانه ها داراي دو وجه هستند 1-دالsignifier) ( 2- مدلول) signified) .دال تصور صوتي و مدلول مفهومي است كه دال بر آن دلالت دارد.تصور صوتي يك آواي مادي نيست يعني جنبه فيزيكي ندارد بلكه ،اثر ذهني مي باشد كه اين آوا در حواس انسان ايجاد مي كند.رابطه ي بين دال و مدلول ، دلالت نام دارد و به اعتقاد سوسور بازي دلالت در هر نظام و بافتاري متفاوت است .مثلاً رنگ قرمز چراغ راهنمايي مفهوم توقف را در ذهن مي آورد در حاليكه اگر اين دال يعني رنگ قرمز در بافت مجزاي ديگري باشد و بخواهد وارد روابط انساني شود ،آن جا كه فردي يك رز قرمز را به ديگري تقديم مي كند ،آنگاه مدلول رنگ قرمز به جاي توقف ،مفهوم عشق را خواهد داشت.

چارلز سندرس پيرس معتقد است كه نشانه ها داراي سه وجه هستند: 1-نمود representment) ) 2-موضوعobject )) 3-تفسيركننده) interpreter ) نمود صورتي است كه نشانه به خود مي گيرد و اين صورت لزوماً مادي نيست .نمود مشابه دال در نظام سوسور است و موضوع چيزي است كه نشانه به آن ارجاع داده مي شود و معنايي كه از نشانه حاصل مي شود .تصور ذهني و امري كه بين نشانه و موضوع ارتباط برقرار مي كند ، تفسير كننده ناميده مي شود .

پيرس نشانه ها را به سه گروه طبقه بندي ميكند:

1-نشانه هاي شمايلي iconic sign )): در اين نشانه ها رابطه ي بين دال و مدلول بر اساس مشابهت مي باشد.دال از لحاظ بينايي ،بويايي، شنوايي و بطور كل حواس پنجگانه يادآور مدلول خود مي باشد.مثلاً هنگاميكه با تماشاي عكس شخصي او را شناسايي مي كنيم اين شناسايي بر اساس شباهتي كه بين عكس و صاحب عكس است،صورت گرفته و مفهوم يا مدلول به دال خود شبيه است.

2-نشانه هاي نمايه اي ( indexical sign ): در اين نشانه ها رابطه ي دال و مدلول را از طريق شباهت نمي توان متوجه شد بلكه از طريق استدلال فكري و يا استنتاج مي توان دال را به مدلولش منوط كرد.هنگاميكه دودي مشاهده مي كنيم در ذهن خود استدلال مي كنيم كه بايد آتش سوزي اتفاق افتاده باشد و مدلول آتش سوزي از طريق استدلالي حاضر مي شود .در اين جا شباهتي بين دود وآتش سوزي وجود ندارد بلكه ما بر اساس تجربيات و دلايل عقلي خود وجود دود را به آتش نسبت مي دهيم .

3- نشانه هاي نمادين(symbolic sign ): در اين جا دال و مدلول بر اساس قراردادهايي كه در بافتهاي فرهنگي و جغرافيايي گوناگون ،تعيين شده اند، با يكديگر ارتباط مي يابند.با تفكر و يا شباهت نمي توان وجود يك دال را به مدلولش نسبت داد بلكه بايد قرارداد في ما بين دال و مدلول را از قبل بدانيم زيرا كه در «اين نشانه ها، ارتباط ميان صورت و مفهوم ،كاملاً توافقي و قراردادي است مثل كبوتر كه آن را نماد صلح مي گيرند.» (اسلين،1382، 18-17)و يا به عنوان مثال در فرهنگ غربي انگشت شست با مدلول تأييد شدن و تأييد كردن امري ، ارتباط دارد در صورتيكه ممكن است اين قرارداد در بافت فرهنگي ديگري ، به گونه اي متفاوت تحليل شود .

در اين مقاله نشانه هاي موجود در فيلم ها بر اساس ساختار طبقه بندي پيرس ،بررسي و بازنمايي مي شود

**2-مباني نظري پژوهش ؛ مدل شناختي آرون بك**

مدل شناختي آرون تي بك از دو بخش تشكيل شده است : 1-ساختار شناسي يا طرحواره 2- پردازش شناختي. ساختار شناختي شامل مجمو عه اي از دانش عمومي فرد پيرامون حوادث،اشخاص،اشياء، محيط و اعمال مي باشد كه به خاطرات و تجربيات گذشته ي او ارتباط دارند .اين ساختار شناختي نقش اصلي را در پردازش رمز،سازمان دهي و ذخيره سازي و بازخواني اطلاعات دارند.هنگامي كه يك شخص با محرك خاصي روبه رو مي شود طرحواره مرتبط با آن در او فعال ميشود. مثلاً بيماران افسرده داراي طرحواره افسرده گون هستند.تفاوت فردي در الگوهاي پردازش به تفاوت موجود در طرحواره و ساختار شناختي فرد بستگي دارد.در طرحواره ي افسردگي ، پردازش اطلاعات در ابعاد منفي كه در ارتباط با شكست و از دست دادن است تفسير مي شود در حاليكه مثلا در طرحواره ي اضطراب پردازش اطلاعات پيرامون خطر مي باشد.

محتواي فكري بيماران پيرامون از دست دادن است. بيمار فكر مي كند همه ي آنچه را براي خوشبختي خود لازم داشته است از دست داده است.اين احساس مربوط به خطاي شناختي بزرگنمايي اوست .بيمار به دارايي ها و مواهب خود به ديده ي حقارت و با كوچك بيني مي نگرد،در حاليكه آنچه را از دست داده است به قدري بزرگ مي بيند كه حتّي بدون آن حاضر به انتحار خود مي باشد.نتيجه ي چنين طرحواره اي ،پردازش انزوا و ركود و دوري از جامعه را براي او به همراه خواهد داشت .بيمار انگيزه ي لازم براي رسيدن به هدفهاي خود را از دست داده و احساس اندوه و نااميدي در موقعيت ناخوشايند افزايش مي يابد.طرز تلقي منفي از خود و تجربيات زندگي منجر به بيهوده نگاشتن آينده و شكل گيري عقايد نيهيليستي در وي، مي شود.

**3- نشانه شناسي در فيلم**

براي اينكه بتوانيم نشانه شناسي را در حوزه ي نمايش و فيلم انجام دهيم ،بايد قادر باشيم به تفسير نشانه ها در سطح تمام نظام هايي كه در اجرا دخيل هستند ،بپردازيم.نمايش و فيلم از نظام هاي ناهمگوني مانند نور، دكور،صدا،حركات و ديالوگ بازيگران و ... تشكيل يافته است كه حيات هر يك از اين نظام ها در رابطه با ديگر ي مي باشد.

توليد كنندگان فيلم با دستور زبان تصويري خاص خود مفهومي را از اجتماعي كه در آن هستيم و تحولات فرهنگي و اقتصادي و سياسي آن، به ما ارائه مي نمايانند.از اين حيث فيلم ها ابزاري توانمند براي انتقال معنا به مخاطبان محسوب مي شوند.از يك سو به دليل محدوديتهاي زماني و مكاني و وجود برخي هنجارهاي اجتماعي كه از مختصات خاص هر فرهنگي مي باشند،واز سوي ديگر به دليل حجم وسيعي از اطلاعات و داده هاي قابل انتقال به مخاطبان ، وجود و لزوم استفاده از نشانه ها در فيلم ها بيش از پيش احساس مي شود .شيوه هاي متفاوت پيام تصويري به وسيله ي تركيب بندي ، ايجاد اختلاف و تضاد در تصاوير(كنتراست) ، مونتاژ، موسيقي، رنگها و دكوپاژ، زاويه ي دوربين فيلمبرداري ، حركات بازيگران و ايماها و اشاره ها و ادبيات كلام هنرپيشگان ، ميسر مي شود. بر اساس نظريات سوسور در هر نظام نشانه اي تنها با استفاده از قوانين مدون و معنا دار آن نظام مي توان به انتخاب در محور جانشيني و تركيب در محور هم نشيني ، مبادرت كرد.مثلا در صحنه اي از فيلم مي توان با استفاده از صداي آرام باد و وجود رنگهاي تيره در تصوير و نماهايي از تاريكي توسط دوربين ، در محور هم نشيني ، معناي ترس و انزوا را به مخاطب منتقل نمود.«در دنياي سينما محور هم نشيني بر پايه ي مونتاژ نماها صورت مي گيرد »(ضميران،85،1382)به اين وسيله مي توان با مونتاژ صحنه هايي خاص مفهوم مورد نظر را به مخاطب انتقال داد.

در نشانه شناسي فيلم بايد به تمامي نظام ها ي موجود در آن براي جست وجوي معنايي خاص توجه نمود . «نشانه شناسي ،مطالعه ي نظام مند همه ي عواملي است كه در توليد و تفسير نشانه ها يا در فرايند دلالت شركت دارند.» (مكاريك،326،1384) نظام هاي گوناگون در كنا رهم قرار مي گيرند تا معنايي خاص راسبب شوند از اين رو تمام عواملي كه به توليد نشانه مي پردازند در كنار يكديگر قرار گرفته و به امري خاص دلالت مي نمايند.

**4- خلاصه ي فيلم**

**4-1 خلاصه ي فيلم ورونيكا تصميم مي گيرد بميرد**

فيلم با تخيلات يك دختر بيست وچهار ساله به نام ورونيكا پيرامون زندگي آغاز مي شود.او در اين خيالبافي ها زندگي را مفهوم مشقت باري قلمداد مي كند كه بايد آن را فقط تحمل كرد و هرگز مسيري براي رسيدن به آرزوهاي آدمي وجود ندارد و زندگي جز كليشه اي فرسايشي هيچ مفهوم ديگري ندارد.اگر چه ورونيكا در كار و زندگي خود نسبتٍاً موفق بوده و مشكلي ندارد لكن به دليل در نيافتن مفهوم خاص زندگي و دلزدگي از آن تصميم مي گيرد خود را بكشد اما در اين كار موفق نشده و همسايگان او را نجات داده و به بيمارستان مي رسانند.او حدود دو هفته در قسمت مراقبتهاي ويژه مانده و سپس عازم مركز روانپزشكي براي ادامه روند درمان خود مي شود.در آنجا پسري به نام ادوارد حضور دارد كه در يك حادثه ي رانندگي نامزد خود را از دست داده است و بابت اين موضوع عذاب وجدان داشته و خود را در آن سانحه مقصر دانسته و چند سالي است كه سكوت اختيار كرده و با هيچ كس سخن نگفته است .روانپزشك ورونيكا به او به دروغ مي گويد كه داروهايي كه او براي خودكشي مصرف نموده به قلبش صدمه ي جدي وارد نموده و به اين ترتيب بيش از چند هفته بيشتر زنده نخواهد ماند.روانپزشك تصور مي كند كه اگر محدوديتي براي ورونيكا در كسب لذت زنده بودنش اتفاق بيفتد ، او قدر داشته هاي خود را بيشتر دانسته و از رهگذر مرگ معني واقعي زندگي را درك خواهد نمود.از طرف ديگر او معتقد است كه شكل گيري يك رابطه ي عاشقانه بين ورونيكا و ادوارد منجر به بهبود رواني هر دو نفر خواهد شد.رفته رفته احساسات عميقي در ورونيكا و ادوارد شكل مي گيرد كه به موجب آن ادوارد شروع به سخن گفتن نموده و ورونيكا نيز از دكتر خويش مي خواهد كه امكان بيدار بودن او را در هفته هاي پاياني عمرش به وسيله اي ، بيشتر كرده تا او بتواند حداكثر استفاده اش را از زندگي در مدت محدود باقيمانده ببرد.ورونيكا و ادوارد از بيمارستان فرار مي كنند و فيلم با بهبودي هر دو بيمار رواني و دانستن شگرد درماني روانپزشك به پايان مي رسد.

**4-2 خلاصه ي فيلم دفترچه اي با خطوط نقره اي**

دفترچه اي با خطوط نقره اي درباره ي مردي به نام پت سولتانو است كه مبتلا به بيماري دو قطبي است .اين بيماري به دليل ماهيت خود باعث مي شود كه او در فازهاي متوالي افسردگي و سرخوشي قرار بگيرد.پت كه از خيانت همسر خود ، نيكي به شدت متأثر و ناراحت مي باشد در بيمارستان رواني بستري است.در ابتداي فيلم او بعد از هشت ماه بستري بودن در بيمارستان به همراه مادر خود به خانه باز مي گردد.او پس از آن تمام تلاش خود را انجام مي دهد تا بتواند رابطه ي گسسته ي خود با همسرش را التيام بخشد.همسرش به دليل بي مسوليتي و رفتارهاي غير قابل كنترل پت كه ناشي از بيماري اش مي باشد ، اورا ترك نموده و پليس نيز براي او قرار منع صادر كرده است به طوري كه او از صد وپنجاه متري محل كار ومنزل همسر سابق خود نمي تواند عبور كند.داستان فيلم با آشنا شدن پت با يك دختر جوان به نام تيفاني در يك ميهماني وارد نقطه ي عطف و انتقال مي شود.تيفاني كه او نيز همسر خود را در يك تصادف از دست داده است ، به بيماري رواني مبتلاست و دارو مصرف مي كند.او در همان ديدار اول به پت علاقه مند شده و به او پيشنهاد ازدواج مي دهد ولي پت كه همچنان در صدد دستيابي به همسر سابق خود است ، از قبول پيشنهاد او امتناع مي ورزد.داستان فيلم حول تلاشهاي پت براي بازگشت به زندگي اوليه اش و كوشش تيفاني براي نزديك تر شدن به پت ، به جلو حركت مي كند تا اينكه تيفاني پيشنهاد كمك به پت مي كند و به او مي گويد كه مي تواند نامه ي پت را در يك ميهماني به نيكي بدهد .به دليل اينكه پت خود اجازه ي نزديك شدن به اورا ندارد.در عوض تيفاني از پت در خواست مي نمايد كه در مسابقه ي رقص باله او را همراهي نمايد.نيكي جواب نامه ي پت را از طريق تيفاني به او مي رساند و بيان مي دارد كه پت بايد نشانه اي از بهبود و خوب شدنش نشان دهد كه دليل بازگشت او شود.به اين ترتيب پت دوباره اندوهگين تر مي شود.سرانجام در روز مسابقه كه هر دو زن حضور دارند ، پت متوجه دوست داشتن واقعي تيفاني شده و به او پيشنهاد ازدواج مي دهد و به اين نتيجه مي رسد كه اگر همسر سابقش او را دوست داشت به خاطر بيمارس اش او را ترك نمي نمود.

**5-آسيب شناسي ؛ اختلالات رواني**

شناسايي آسيبهاي رواني از دو رهگذر قابل بيان مي باشد.يكي اثر شناسي و ديگري سبب شناسي.اثرشناسي به بررسي عوامل ظاهري و باليني بيمار مي پردازد كه در جسم و رفتار او نمود داشته است و موجب اطلاق بيماري به وي و متمايز بودن از ساير افراد جامعه مي گردد.

سبب شناسي همان طور كه از نام آن مشهود است به بيان علل وعوامل بيروني و دروني بيمار كه منجر به شكل گيري بيماري شده است، مي پردازد.

هر رفتار هيجاني متشكل از دو مؤلفه ي پاسخ فيزيولوژيك شخص و رفتار به تبع آن مي باشد.در حقيقت هيجان رفتاري است كه در يك موقعيت خاص بروز مي كند.به عنوان مثال اگر كسي در مواجه با فرد ديگري دچار پاسخهاي فيزيولوژيكي مانند افزايش ضربان قلب و بالا رفتن فشار خون مي شود ،آن شخص ،دچار هيجان، نسبت به شخصي كه مشاهده كرده است ، مي باشد.ممكن است شخص دوم در جايگاه معشوق يا طلبكار يا ...اين رفتار هيجاني را در وي سبب شده است.

در بيمار يهاي رواني بعد از يافتن علايم اختلال در شخص از قبيل،انزوا و گوشه گيري ، دوري از فعاليتهاي اجتماعي و عدم سازگاري با كار وموقعيتهاي اجتماعي و دوست نداشتن زندگي، وقوع احساس درماندگي و نااميدي و رفتارهاي پرخاشگرانه بايد به دلايل روان شناختي بيماري از منظر سبب شناسي، اينكه بيمار چه هيجاناتي را در خود سركوب كرده است، مسدود شدن فرايند پردازش هيجانات و امري كه در زندگي بيمار فقدان آن منجر به بروز بيماري شده است، بپردازيم.

**5-1 آسيب شناسي در فيلم «ورونيكا تصميم مي گيرد بميرد»**

ابتداي فيلم با نماهايي از دور از ساختمان هاي قايم و انسانهاي ايستاده كه در حال تكاپو و تلاش هستند ، آغاز مي شود.وجود اين خطوط قايم به همراه تعادل و تناسب در تركيب بندي نماها و كادر بندي فيلم را مي توان نشانه اي از استقامت و ايستادگي و تكاپو براي زندگي كردن برشمرد.اين تصاوير نشانگر جامعه اي است كه ورونيكا در آن رفت وآمد دارد.اگرچه خود ورونيكا از احساس سرزندگي و واجد معناشناسي در زندگيش خالي گشته است.كلوزاپ هايي كه در فيلم ورونيكا را در نماي بسيار نزديك نشان مي دهند و حالت افسرده و روان پريش او را به صورت تصويري بازگو مي نمايند، مؤيد روح ناآرام و وجود خسته ي اوست.نماهايي كه در آن ورونيكا از پشت نشان داده مي شود و سپس اقدام به خوردن قرص براي تمام شدن زندگي اش مي نمايد، به خوبي احساس تعليق و بي انگيزه بودن و دوست نداشتن زندگي و احساس درماندگي و نااميدي او را نشان مي دهند.بعد از خودكشي و رساندن او به بيمارستان ، تصوير او به صورت وارونه در حاليكه بر تخت خوابيده است ، نمايش داده مي شود.فيلم تا قبل از اينكه ادوارد با شنيدن صداي پيانوي ورونيكا به او نزديك شود و تا قبل از آشنايي و درگيري احساسي اين دونفر ، كاملا در فضاي تاريك و سياه و به دور از كاربرد هر گونه رنگ روشني به جلو حركت مي كند.نواختن سريع پيانو توسط ورونيكا تا قبل از ايجاد رابطه جدي با ادوارد به همراه نماهاي سياه و تاريك فيلم و كادربندي هايي كه در سمت چپ تصوير مهم ترين بخش تصويري فيلمساز يعني صورت غمگين ورونيكا ، وجود دارد، با يكديگر در محور هم نشيني معناي دلزدگي و انزوا و درماندگي شخصيت بيمار فيلم را متبادر مي كند.

مطابق با آسيب شناسي رواني آرون بك ، ورونيكا در اين فيلم با داشتن احساس نااميدي و درماندگي در يافتن معناي زندگي و انزوا و دوست نداشتن زندگي كه منجر به خودكشي اش مي شود ، روبه رو مي باشد.هم چنين در صحنه اي از فيلم او با عصبانيت به صورت يكي از بيماران رواني فيلم كه سخن غير منطقي مي گويد، سيلي محكمي مي زند كه آن را مي توان از مصاديق بروز رفتارهاي پرخاشگرانه برشمرد.بنابر آنچه گفته شد ورونيكا در فيلم كاملاً با آسيب شناسي رواني از منظر بك مطابقت مي نمايد

**5-2 آسيب شناسي در فيلم« دفترچه اي با خطوط نقره اي»**

از منظر اثر شناسي رواني آنچه براحتي و بوضوح در فيلم مي توان مشاهده نمود ، رفتارهاي پرخاشگرانه ي پت و تيفاني ، يعني دو شخصيت بيمار فيلم مي باشد.در صحنه هاي آغازين فيلم پت با بيني خراش داده شده وزخم از بيمارستان مرخص مي شود .اين مشاهده را مي توان به همراه رفتارهايي كه او در يك نيمه شب در خانه بروز مي دهد و به موجب آن منجر به بيداري والدين و همسايگان محل شده و پليس به خانه ي آنها وارد مي شود،از مصاديق روحيه ي پرخاشگرانه ي او بر شمرد.هم چنين سيلي را كه تيفاني هنگام استنكاف پت از قبولي پيشنهاد ازدواجش ، بر صورت او روانه ميدارد ، ميتوان از مصاديق پرخاشگري تيفاني دانست.

پت و تيفاني هردو دچار احساس نااميدي و درماندگي نسبت به زندگي مي باشند.اگرچه اين احساس بواسطه ي حضور پررنگ آنها در اجتماع ، ورزش كردنشان در صحنه هاي آغازين فيلم و ساير فعاليتهاي جمعي ، پوشيده مي ماند ولي در سرتا سر فيلم دو شخصيت به دنبال رسيدن به آنچه در زندگي از دست داده اند ، مي باشند واين مسدود شدن فرايند پردازش هيجانات در آنها و سركوب هيجاني به دليل فقداني كه به آن مبتلا هستند، بستر پذيرش احساس نااميدي و درماندگيشان را در طول فيلم ، براي مخاطب فراهم مي كند.پت دچار فقدان همسر خود مي باشد و تيفاني نيز به دنبال نزديك شدن به پت براي التيام درد ناشي از فوت همسرش است.

از منظر نشانه شناسي، نماهاي از بالا به پايين دوربين، بر وجود زندگي از هم گسيخته ومنحط و حقارت پت كه به دليل امر فقدان بر او حاكم گشته، دلالت دارد. در سكانس ابتدايي هنگاميكه پت از بيمارستان رواني مرخص مي شود وجود حصارهاو ميله هايي كه ماشين از كنار آنها عبور مي كند، نمايي در داخل بيمارستان كه پت را ابتدا از پشت نشان مي دهدو بيني مخدوش او در كنار هم در محور هم نشيني بيانگر روحيه ي ملتهب و درون آشفته ي او مي باشد.تيتراژ آغازين فيلم به رنگ سياه مي باشد اين مسأله همراه با لباسهاي سياهي كه تيفاني در همه ي قسمتهاي فيلم ، حتي هنگام حضورش در مراسم رقص باله به تن دارد، در محور هم نشيني بر وجود مسأله فقدان كه از منظر سبب شناسي بيماريهاي رواني بررسي مي شود، دلالت دارد.طبق ديدگاه سبب شناسي ، دو شخصيت بيمار فيلم در تمام طول فيلم از امر فقدانشان رنج برده و تلاش براي برقراري حالت تعادل در خودشان مي نمايند .از نظر تيفاني كه همسرش فوت كرده است ، اين حالت تنها با جايگزيني پت به جاي همسرش ميسر است.از ديدگاه پت نيز رسيدن به آرامش و تعادل در زندگي در گرو بازگشت همسرش نيكي ، مي باشد.گويي دو شخصيت فيلم امر فقدان خود را باور نداشته يا سعي در انكا رآن دارند .حلقه هاي ازدواجي كه هر دوي آنها هنوز در دستانشان دارند ، نشانه اي نمايه اي است كه به مسأله فقدان و رنج حاصل از آن برشخصيت ، اشاره دارد.

طبق مطالب گفته شده مي توان وقوع احساس درماندگي و نااميدي ، سركوب هيجانات و مسدود شدن فرايند پردازش هيجانات و رفتارهاي پرخاشگرانه را در دو شخصيت پت وتيفاني در فيلم ، از منظر آسيب شناسي رواني نام برد.انزوا و دوري از فعاليتهاي اجتماعي در آنها ديده نشد.

**6-خطاهاي شناختي در بروز اختلالات رواني**

همانگونه كه پيشتر ذكر شد بك در آسيب شناسي رواني، خطاهاي شناختي را به يازده مورد طبقه بندي ميكند كه به توضيح هر يك خواهيم پرداخت .

**1-بي توجهي به امر مثبت:** افرادي كه داراي اين طرز تفكر هستند به داشته ها ومواهب زندگي خود به ديده ي حقارت مي نگرند.در عوض آنچه را كه ندارند بسيار زياد مورد توجه قرار مي دهند .نتيجه ي چنين پنداشتي اين است كه خود را بسيار حقير وضعيف و شكست خورده مي دانند زيرا معتقدند بدون داشتن آنچه در زندگي ندارند ،زندگي براي آنها فاقد هرگونه ارزشي مي باشد.آنچه را كه از آن برخوردار مي باشند ، جز لوازمي بي ارزش و فاقد كاركرد اساسي نمي پندارند .پيامد چنين افكاري منشأ بروز افسردگي و اضطراب در آنان خواهد بود .

**2-نتيجه گيري شتاب زده:** افرادي كه شناخت تحريف شده اي از خود، ديگران و محيط اطرافشان دارند اغلب به سبب اين شناخت نادرست به نتيجه گيري هاي نادرست و غيرمنطقي و شتاب زده مي رسند.آنها در تصميمات و نتيجه گيري هايي كه در زندگي در رابطه با افراد و محيط پيراموني ميگيرند ،عجول بوده و به جاي استفاده از عقل از احساسات بهره بيشتري مي برند.

**3-بزرگ نمايي و كوچك نمايي**: در نظر اين افراد يك احساس ، حادثه يا فكر و داشته اي آن قدر بزرگ جلوه ميكند كه تمامي امور زندگي فرد را تحت الشعاع قرار مي دهد به عنوان مثال اگر شخص در اثر سانحه اي به نقص عضو بسيار كوچكي مبتلا شده باشد به قدري اين مسأله برايش اغراق آميز و غير واقعي، بزرگ جلوه مي نمايد كه فرد را از حضور در محيط كار واجتماع باز مي دارد ودر عوض اگر آن فرد داراي ذهني بسيار قوي در حل و پردازش امور باشد، به قدري در اين موهبت خدادادي كوچك نمايي مي كند كه در مقابل آسيب آن عضو، بسيار كوچك و پيش پا افتاده تصور مي شود.

**4-تفكر همه يا هيچ و تفكر دو مقوله اي:** در اينجا براي فرد هيچ حداقلي مطلوب نيست .عدم قناعت او به مقدار يا بخشي از يك كار او را از مزاياي چيزهاي ديگر باز مي دارد .به عنوان مثال شخص باور دارد كه يا بايد پزشك شوم و يا به هيچ شغل ديگري نمي روم وحد بالا و پايين يك طيف را مورد توجه قرار داده و به ميانه ي آستانه توجهي ندارد در نتيجه چنين ايده آل طلبي و كمال گرايي بيمارگونه، در صورت موفق نشدن در امري خاص ،زمينه هاي بروز افسردگي و اختلالات رواني در شخص فراهم خواهدشد.

**5-بايدها**: يك پافشاري و تأكيد مصرانه و غير واقعي به امري كه شخص خواهان آن است، ديده مي شود.

**6-تعميم افراطي:**  در اين مورد فرد به سبب تجربياتي كه در طول دوران زندگي خود كسب كرده است ، به يك قضاوت و تصور نادرست پيرامون اشخاص ، پديده هاي اجتماعي ، مفاهيم ، رويدادها و خود مي پردازد.به طوري كه آن تجربه و انگاشت را بدون داشتن دلايل كامل و تنها از روي شباهت يك جزء ، به طيف وسيعي از زمينه هاي كاركردي ، تعميم مي دهد.مثلا اگر در تجربه زندگي شخصي اش با زن بدي رو به رو بوده است مي گويد زنها همه بد و مثل هم هستند.

**7-پالايه ذهني:**  در اينجا كاركرد ذهني شخص مخدوش و ذهن كارامد و پالايش شده نمي باشد .او به جزئي از يك حادثه ي منفي كه در ذهن خود دارد به قدري توجه مي كند كه همه چيز را تيره و تار مي ببيند و در زواياي ذهني اش روشني وجود ندارد.

**8-استدلال احساسي**: تفسير شخص تحت تاثير مستقيم احساسات مي باشد به گونه اي كه نقش عقل در آن بسيار كمرنگ مي باشد.استدلال هاي از احساس برخاسته ي او مانع انعكاس و بروز حقيقت و واقعيت مي شود

**9- شخصي سازي:** در نتيجه ي اين تحريف شناختي شخص همه چيز را به خود نسبت مي دهد.اگر رويداد منفي را مشاهده كند مي گويدكه به خاطر وجود او چنين رويدادي بوجود آمده است. به دليل عزت نفس پايين تمامي امور حتي بيرون از خودش را به خود نسبت مي دهد و گمان مي كند كه عصبانيتهاي ديگران و يا رويدادهاي منفي به دليل وجود ضعف يا ايرادي است ، كه در او وجود دارد.

**10-برچسب زدن:** بيمار حاصل از خطاي شناختي اين واقعيت را ناديده مي انگارد كه خودش يا ديگران در موقعيتهاي مختلف و در كاركردهاي اجتماعي گوناگون رفتارهاي متفاوتي را بروز مي دهند. مثلاً اگر فردي كار نمي كند حتماً دليلش تنبلي نيست و نبايد سريع برچسب تنبل بودن روي او بزنيم بلكه ممكن است در آن روز حالت روحي مناسبي براي كار كردن ندارد.فرد به جاي توجه به علت هايي كه سبب ايجاد معلول خاصي شده اند كل شخصيت و عملكرد خود يا ديگران را منفي مي پندارد ومثلاً مي گويد من بازنده وشكست خورده هستم يا اگر كسي بنا به هر دليلي جواب سوال او را ندهد مي گويد كه او مغرور است.

**11- ذهن خواني**: فرد به تفسير نادرست رفتارهاي ديگران در رابطه با خود مي پردازد .مثلاً اگر شخصي در مترو به او بخندد با خود فكر مي كند كه حتما شخص در حال مسخره كردن او بوده است . چنين قضاوتهاي نادرست و عجولانه و منفي انگاشتن رويدادها ، سبب بروز ناراحتي هاي روحي شده و روابط فرد با ديگران را مخدوش ساخته و به آنها اجازه ي دفاع و بيان نظر واقعي را نخواهد داد.

**6-1 خطاهاي شناختي در فيلم « ورونيكا تصميم مي گيرد بميرد»**

از داستان و خط روايي فيلم معلوم مي شود كه بيماران مبتلا به اختلالات رواني در فيلم يعني ادوارد و ورونيكا هردو دچار نوعي فقدان و از دست دادگي مي باشند .ورونيكا معناي زندگي را از دست داده است و زندگي برايش تكراري نا آرام و فرسايشي گشته و ادوارد نيز با ازدست دادن نامزد خود در يك تصادف به فاز بيماري فرو رفته است.فقدان در ادوارد و ورونيكا را مي توان هم در آواهاي زباني فيلم و هم نشانه هاي تصويري شنيده و مشاهده نمود.«آواهاي زباني و غير زباني در فيلم شامل آواز ، ديالوگ و نام آواها و آواهاي غير زباني را مي توان در دو نظام نشانه هاي آوايي ونظام نشانه هاي موسيقيايي تقسيم كرد.» (احمدي ، 111،1384)

نظام موسيقيايي فيلم تا قبل از ايجاد ارتباط بين ادوارد و ورونيكا بسيار غمگين و دور از هر ريتم شادي آوري مي باشد.نماهاي روبه پايين از ادوارد كه در سينما بيانگر انحطاط و سقوط است در حاليكه در مركز روانپزشكي بر روي درختي نشسته است، به همراه موسيقي غمناك و نماهاي سياه و تاريك با نور كم و استفاده بسيار كم از رنگ هاي روشن به همراه كادربندي تصوير كه تا قبل از ايجاد رابطه عميق بين دو شخصيت ، آكنده از كنتراست مي باشد ، نشانه ي مسأله ي انزوا و فقدان در زندگي هردو شخصيت فيلم است.

اين فقدان در هر دو شخصيت منجر به شكل گيري « تفكر همه يا هيچ » شده است.ورونيكا چون همه چيز را در زندگي اش به بي معنايي و بي هدفي ، معنا كرده است ، حاضر شده به خاطر اين تفكر به زندگي خود پايان بدهد.ادوارد نيز بعد از تصادف معني همه ي زندگي را منوط به مرگ نامزد خويش و از دست رفته مي داند و اين تفكر اغراق آميز اورا به سوي هيچ سوق داده است به گونه اي كه مدتهاست در بيمارستان بستري و با هيچ كس كلامي سخن نگفته است.

ورونيكا از امور مثبت زندگي خود از قبيل داشتن كار و داشتن پدر و مادر دلسوزي كه براي ملاقات او به مركز روانپزشكي مي روند، زيبايي خود كه در صحنه اي از فيلم هم اتاقي اش از ظاهر مناسب او تعريف مي كندو سلامتي خودش غافل مي باشد وبه اين ترتيب دچار خطاي شناختي « بي توجهي به امر مثبت » مي باشد.

او در ارزيابي از قابليتهاي خود و جهاني كه در آن زندگي مي كند ، دچار « نتيجه گيري شتابزده » مي شود .وقتي زندگي را بي معني پنداشته و به دنبال آن تصميم به انتحار خود مي گيرد ولي با شگرد روانپزشك در بيمارستان متوجه ارزش واقعي زندگي مي شود و در صحنه اي كه از روانپزشك خود درخواست مي كند تا زمان بيدار بودن اورا افزايش دهد و او مي گويد من هنوز خيلي كارها مي توانم در زندگي ام انجام دهم و خيلي مكان ها هست كه هنوز نرفته ام و يا مي گويد « من دوست دارم با خوردن يك ساندويچ از آن لذت ببرم»، به خوبي بيانگر ارزيابي و نتيجه گيري شتابزده ي او و به دنبال آن تصميم غير منطقي اش مي باشد.

« بزرگنمايي و كوچك نمايي » در ادوارد و ورونيكا وجود دارد.ادوارد به اندازه اي مرگ نامزد خود را بزرگ و فاجعه آميز قلمداد كرده كه پس از آن سانحه ديگر با هيچ كس سخن نگفته است.بعد از ايجاد رابطه با ورونيكا ، وزش باد ملايم به همراه حركت آسمان بالاي سر ادوارد و موسيقي شاد فيلم و هم چنين استفاده از رنگهاي متنوع در كادر بندي تصوير كه پيش از آن مشاهده نميشد، سير بهبودي ادوارد را نشان مي دهند.در اين هنگام دكتر روان شناس در فيلم كه در اتاق خود مي باشد مشغول چرخاندن دو گوي و حركت آنها به سمت يكديگر مي باشد.شايد از منظر فيلمساز اين دو گوي ورونيكا و ادوارد هستند كه حالا با يكديگر رابطه ايجاد كرده اند و پس از آن تمام اتمسفر فيلم از عناصر تصويري تا موسيقي گرفته به سمت شادماني پيش مي رود.اين خود نوعي بزرگنمايي در دو شخصيت با اختلال رواني فيلم، محسوب مي شود .چرا كه اين فقدان آنقدر حائز اهميت شمرده مي شده كه در صورت جبران شدنش تمام عناصر سمعي و بصري رو به نشان دادن بهبود بيماران حركت كرده اند.

در نشانه هاي آوايي زباني فيلم در صحنه اي از فيلم كه شخص درمانگر مشغول صحبت كردن با بيماران است او به آنها مي گويد كه «بيماري رواني ذهن مارا كنترل مي كند به جاي اينكه ما ذهنمان را» و هم چنين مي گويد « اگر آرزوهاي بيشتر مردم تحقق پيدا كنه اينجا خالي مي شه و آرزوهاي بيشتر مردم با ترس جايگزين شده »اين به خوبي بيانگر شناخت معيوب افراد از آرزوهايشان است. « علايم شناختي مي تواند شامل باورها، تعبير وتفسيرهاي خود گويي درمان جو و شناختي تحريف شده باشد.» ( زارب ، 101، 1383) شناختهاي نادرست و ناهماهنگ از جامعه و خود در اختلالات رواني منجر به شكل گيري الگو و باوري غلط شده كه اين تعابير منفي ، بيمار را در يك چرخه ي معيوب پردازش افكار نادرست و سپس واكنش بيمار گونه به آنها ، خواهد برد . « مشكلات رواني خاستگاه ميان فردي دارد.افراد براساس باورهاي غير منطقي در خودشان مشكلات هيجاني ايجاد مي كنند. (پروچاسكا و همكار، 1387، 506) .

بنابر مطالب گفته شده خطاهاي شناختي حاصل « نقش تعبيرو تفسيرها و پنداشته ها » ( بك ، 1388، 116 ) شامل : « تفكر همه يا هيچ » « بي توجهي به امر مثبت » « نتيجه گيري شتابزده » « بزرگنمايي وكوچك نمايي » در فيلم مشاهده شد.

 **6-2 خطاهاي شناختي در فيلم «دفترچه اي با خطوط نقره اي »**

مونتاژ در اين فيلم به وضعيت به هم ريخته و نابسامان زندگي پت اشاره مي نمايد.اتاق به هم ريخته ي او و رختخواب نامنظمش در كنار نشان دادن اتاق پدر و مادرش كه مرتب مي باشد، بر وجود تفكر «همه يا هيچ» صحه مي گذارد.او آن قدرمسأله ي فقدان نيكي را بزرگنمايي كرده است كه يا برگشت نيكي برايش راهگشاست يا بدون او حتي از نظم و انضباط در اتاق خوابش هم خبري نيست.در سكانسي كه پت در مطب روانپزشكش با شنيدن موسيقي ازدواجش حالت آرامش خود را از دست داده و مطب را به هم مي ريزد، بر تفكر «همه يا هيچ » در خطاهاي شناختي بك دلالت مي كند.هم چنين در صحنه اي از فيلم در نيمه شب پت به دنبال فيلم عروسي خود مي گردد ولي نمي تواند آن را پيدا كند در اين موقع با سرو صدا باعث بيداري والدين و همسايگان مي شود .به گونه اي كه همسايگان پليس را مطلع مي كنند.پت در خوداگاه خويش به قدري با فقدان همسرش ، ذهن خود را درگير مي نمايد كه شكل گيري تفكر « همه ياهيچ» در او باعث مي شود كه نتواند محبتهاي تيفاني را كه در صدد جلب توجه اوست ببيند .

پت در اين اسارت ذهني كه به دليل خطاهاي شناختي اش ساخته شده است ، به گونه اي غوطه ور مي شود كه از جنبه هاي مثبت زندگي خويش از جمله وجود تيفاني و مادرش ، غافل مي ماند.پت دچار « بي توجهي به امر مثبت » مي باشد.هم چنين تيفاني در صحنه اي از فيلم در خانه ي خواهرش هنگام شام به تعاريف مثبت خواهرخود راجعش ، واكنش منفي نشان مي دهد.او در ارزيابي هايش دچار « بي توجهي به امر مثبت » است.

در ميهماني كه پت در آن براي اول بار تيفاني را مي بيند، به او مي گويد كه زيبا شده است و سپس مي گويد« من اين را راست گفتم » و تيفاني در پاسخ مي گويد« من هم غير از اين فكر نكردم» اين نشانه هاي آوايي زباني در قالب ديالوگ مي رساند كه پت دچار ذهن خواني نسبت به تيفاني و سوء تعبير مي باشد.تيفاني نيز در همان ميهماني هنگام شام خوردن به خواهر خود ورونيكا مي گويدكه تو دوست داري من آدم بدي باشم اين بدبيني نيز نشانگر « ذهن خواني » در شخصيت تيفاني است.

«بزرگنمايي » در فيلم را ميتوان در صحنه اي كه پت نامه اش به نيكي را به تيفاني تحويل مي دهد ، مشاهده نمود .او به قدري از اين موضوع خوشحال است كه پدر ومادرش نيز متوجه اين موضوع مي شوند.نيكي و دوري از او آن قدر در ذهن پت بزرگنمايي شده است كه هر گونه نزديكي به موضوع اغراق شده ي ذهني او ، مي تواند تأثيرات شگرف خلقي در وي ايجاد نمايد.

كليه ي ناهنجاري ها و صحنه هاي اختلاف و كشمكش و دعوا در فيلم بازخورد خطاهاي شناختي شخصيت روان پريش فيلم مي باشد.اين مسأله بويژه در تيفاني مشهود تر است.همان گونه كه « بك در نتايج تحقيقات خود از مثلث شناختي نام مي برد كه تفكر غالب افراد افسرده را به خود مشغول مي داردالف: افراد افسرده خود را دوست ندارند. ب: رويدادي به صورت منفي نعبير مي شود ج: آينده در ذهن آنها به صورت منفي ارزيابي مي شود » ( پروچاسكاو همكار، 1387 ، 416 ) در فيلم نيز مي توان تكرار اين جمله را از طرف تيفاني كه من بيوه اي ولنگار هستم ، مدلول به شناخت خراب شخصيت از خود و دوست نداشتن خودش دانست.

« تعميم » از ديگر خطاهاي شناختي بك را مي توان در فيلم مشاهده كرد. پت در نيمه شب با خواندن رماني از ارنست همينگوي كه قهرمان داستان با پايان ناخوش كشته شدن و از دست دادن همسر خويش روبه رو مي شود، شيشه را شكسته و به ارنست همينگوي اعتراض مي كند كه چرا چنين قصه اي را نوشته است.اين مسأله نيز در لايه هاي زيرين خود اشاره به «تعميم » دارد .پت هر گونه حادثه اي حتي پايان غمگين يك داستان را به زندگي شخصي خود تعميم مي دهد و با آن مقايسه مي نمايد و به اين ترتيب وجود رنج و فقدان خويش را برجسته تر مي نمايد.

**نتيجه گيري**

با توجه به بررسي هاي نشانه شناسي انجام شده پيرامون اختلالات رواني در دو فيلم« ورونيكا تصميم مي گيرد بميرد » و « دفترچه اي با خطوط نقره اي » هر يك از فيلم هاي مشروح تنها در چهار مورد از خطاهاي شناختي بيماران، با مدل آرون بك تطابق دارند.اگرچه شايد نتوان در يك اختلال رواني تمام خطاهاي شناختي بك را مشاهده نمود، اما مسئله ي قابل بيان در اين پژوهش ، وجود يك الگوي شناختي نادرست در مبتلايان مي باشدكه در هر دو فيلم با توجه به ظرفيتهاي نشانه اي اشان در قالب نظام صوتي، تصويري ،اشياء و رنگها بوضوح مشاهده گرديد.اين اشكال خطاهاي شناختي ، ضمن هم پوشاني با مدل بك ، موارد بيشتري را خارج از تئوري گفته شده توسط او ، شامل نشد.از ميان خطاهاي شناختي بررسي شده دو مورد« بي توجهي به امرمثبت» وتفكر همه يا هيچ » در هر دو فيلم ديده شدند.به نظر مي رسد در اكثر اختلالات ، افراد با فقدان يا از دست دادن چيزي ،با خود و محيطشان ناهماهنگ مي شوند.از آنجاييكه طيف وسيعي از انسانها در معرض فقدان قرار مي گيرند ، شايد پرسش پژوهش حاضر اين باشد كه به چه دليل علايم اختلالات رواني در برخي بسيار كم واضح تر از سايرين است كه اميد است در پژوهش هاي آتي به آن پاسخ داده شود.

**فهرست منابع**

-احمدي ، بابك ، ( 1384)، *از نشانه هاي تصويري تا متن به سوي نشانه شناسي ديداري* ، چاپ پنجم، تهران ، نشر مركز

-استريناتي ، دومينيك، ( 1384) ،*نظريه هاي فرهنگ عامه* ، ترجمه ي ثريا پاك نظر، چاپ دوم ، تهران ، گام نو

-اسلين ، مارتين، ( 1382) ، *دنياي درام* ، ترجمه ي محمد شهبا ، نشر هرمس، تهران

-بك ، آرون و همكاران ، (1388)، *چالش هاي شناخت درماني* ، ترجمه ي حسين حميد پور ، انتشارات ارجمند

-پروچاسكا، جيمز و نور كراس ، ( 1387 ) ،*نظام هاي روان درماني* ، ترجمه ي يحيي سيد محمدي ، تهران ، نشر روان ، چاپ ششم

-حسين زاده ، علي ( 1390)، *خطاهاي شناختي و نقش آن در نارضايتي زندگي* ، روانشناسي ودين ، شماره 15، پاييز 1390، ص 124-144

-زارب ، ژانت ، ( 1383)، *ارزيابي وشناخت رفتاري نوجوانان،* ترجمه ي محمد خداياري فرد و ياسمين عابديني ، تهران ، رشد

-ضميران ، محمد، ( 1382) ، *در آمدي برنشانه شناسي هنر* ، تهران ، نشر قصه

-مكاريك ، ايرناديما، (1384)، *دانشنامه نظريه ادبي معاصر*، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوي ، تهران ، آگه

-ميلنر، اندرو، ( 1385) ، *قرائتي نقادانه از آگاهي تجاري در تلوزيون*، تهران، هرمس